

پوهاند دكتور م. ا. زيار

اكسفورد، جنوري ۲۰۰۸

باز تاب ویژه گیهای گویشی در آفرینشهای داستانی ببرک ارغند

پارسی یا فارسی افغانی که از نگاه زبانشناختی گویش بس عمده یی از زبان واحد پارسی شمرده میشود و نخستین بار بنابر مصلحتهای سیاسی وقت در قانون اساسی سال ۱۳۴۳ خورشیدی صفت ((دری)) آن را جاگزینش ساخته اند که تا حال این ((غلط مشهور)) در چهارچوب دولتی و نیمه دولتی به شمول قانون اساسی و رسانه های داخل کشور کما کان کاربرد داشته است. در حالی که بیشترین نویسنده گان و اهل خبره همان نام پیشین پارسی، فارسی و یا فارسی دری را مرجح دانسته، در نگاشته های اعم از پژوهشی و آفرینشی شان به کار میبرند. دکتور روان فرهادی تزیس داکتری اش را سالها پیش از آن ((فارسی کابلی)) عنوان کرده و در یونیورسته سوربون فرانسه به سال ۱۹۵۵ از آن دفاع کرده بود و در برگردانش به سال ۱۳۵۶ واژه (فارسی) را به (دری) گردانده است. همچنان در دومین چاپ گسترش یافته و ویراستاری شده ((فرهنگ عامیانه فارسی)) روانشاد عبدالله افغانویس ازسوی اکادمی علوم افغانستان در سالهای هشتاد میلادی نامواژه فارسی به ((دری)) تعدیل شده است.

من در چوکات پروژه اتلس زبانشناسی سالهای چهل خورشیدی در باره خورده گویشهای مختلف پارسی افغانی (فارسی دری) در اطراف و اکناف کشور به شمول شهر کابل، پژوهش های ساحوی زیاد انجام داده ام، ولی باید اذعان کرد که در این راستا بویژه در مورد گویش کابلی مواد گرد آورده ام به هیچ رو کامل نبوده و بنابراین برای تکمیل آن پیوسته تلاشهایم را ادامه داده ام. سالهای سال به

نشرات، بویژه داستانهای تمثیلی و نمایشنامه های رادیویی و سپس تلویزیونی گوش فرا داده و با لغات، اصطلاحات و ضرب المثلهای بسیار شاذ و نادر بر خورده و یاداشتها میگرفته ام که بادریغ و درد، آن همه بخشی از اندوخته ها، دستنویسها و کتابهای چاپ و ناچاپم از جمله فرهنگ پشتو - پارسی، محصول کار مشترکم با محترم فرهادی، را تشکیل میداد که با رویکار آمدن حکومت نام نهاد اسلامی از سوی تفنگ سالاران بی فرهنگ به عنوان مواد سوخت به بازار عرضه شدند.

گسترده گی و درعین حال پیچیده گی گویش پارسی شهر کابل در آمیزه بی نهفته است که از یک سو نمایانگر هردو وارینت گویشی پارسی خراسانی ((آری)) و تاجیکی ((بلی)) بوده و از سوی دگر وامگیری واژه های زیادی از زبان های گوناگون، از بقایای زبان باختری مربوط کابلشاهان گرفته، تا پشتو، عربی، ترک و مغلی و هندی در درازای هزاره گذشته بوده است.

به هر رو حالا در این عالم غربت یگانه منبع مهم در زمینه همانا آثار داستانی نویسنده گان چیره دستی چون دکتور ببرک ارغند بوده که علی العجاله رمان ((کفتر بازان)) شان را جسته و گریخته به کار گرفته ام. همان گونه که محترم ا. پولاد ضمن نقدی ابراز داشته است، هر رمان دکتور ارغند ((سرشار از متلها، کنایات، کلمات قصار و اصطلاحات عامیانه رایج در فرهنگ پر بار مردم ما است و همچون آینه قدنمای چهره حقیقی حوادث و رخداد های جامعه ما را انعکاس میدهد و واقعیتها را صادقانه بازآفرینی میکند...))، یکی از دلایل درخشنده گی نگاشته های داستانونویس کم بدیل، ریالست و مردمگرای مادرست همین بوده است که کرکترهای شان راعمدتاً از طبقه ولایه های پایین و محروم نگه داشته شده از سواد و تعلیم جامعه بر گزیده و بنابراین از زبان ساده ولی ناب و اصیل در خور شان بهره کافی جسته است. و همانسان که در نقد تراز زبانشناختی (لنگویستیکی) آفرینشهای داستانی معمول است، باپیروی از موازین دیالکتیک شکل و محتوا، مصممانه و آگاهانه در تفکیک تک گویش های آدمهای گوناگون رمانهایشان سعی و تلاش بایسته ای به خرچ داده است.

همان گونه که به عرض رساندم، هدف من از نقد زبانشناختی تنها و تنها برجسته ساختن ویژه گیهای منحصر به فرد رمان دکتور ارغند در ارتباط گویش پارسی شهر کابل است، بنابراین همه ای آنها را به بخشهای زیر دستبندی مینمایم:

در این جا به نمونه هایی از واژه های تیپیک و مختص پارسی گویشی - گفتاری

بسنده شده و سعی به عمل آمده تا نوع دخیل آنها با ذکر زبان منبع در داخل قوسها به شکل مخفف از قبیل (پش) برای پشتو، (عر) برای عربی، (تم) برای ترک و مغلی، (ان) برای انگلیسی و (هن) برای هر کدام از زبانهای هندی مانند سندی، پنجابی، اردو... به گونه زیر از هم تفکیک گردد:

- از نامواژه های کبوتر و کبوتر بازی: کفتر، کفترخانه، ریز و بام کفترخانه، کفتر باز، کفترهای پرشی، کابک، تور، کاسه تور، زرد دم سفید، پخش یا پخچ - غمبر، گد یا گت، گدود، تیر، گر، پتکی (پش)، ماغ، گوره (هن)، بالقیچی، پوشپرها، مرده پرها، ریزه پرها، سیاه خال، سیاه چپ، سیاه جوگی، سیاه پتین، خال زرد پتین، پتین، جوگی (هن)، کامره، سوز کامره، مینا، زرد گاهی، بقبقو، ملاقی، کاکلی، سایه کو، چشمهای موره (مهره) مانند، ماده خیل، خیل بازی، پیخال، کرکها، بور دم کنده، سرسربامها، پاهای مرجانی، کنه، شپشک، اشپلاق، سینه قاق (نوع بیماری کفتر)، ششپر بال راست، شش پر بال چپ، سروسینه سیاه، نول سپد و چنگالهای سیاه، طوق گردن سپید (کفتر سیاه پتین)، کفتر نسلی، پتکهای سرخ ماغوتی (ماهوتی)، پرخانه های بینی، چغر، شیشته، شیشتن (نشستن) - هریکین (ان)...

- محاوره ها (ایدیمها) ی مربوط کبوتران، از قبیل:

کفترها را هر قدر بپرانی دهن شان بار نمی ماند، کفتر نیست عروس است، کفتر نیست سیم است سیم، کفتر پیش کی شیشته بود؟ (خود را به کی باخته بود، چوری چوری کردن کفترها، کفترها را پس زدن، مثل گوله رفتن، جنگی شدن، کفتر را جنگ دادن، تور دادن، خود را درخیل گرفتن، خود باختن کفتر، هوا کردن، کفترها را زدن، هریکین گذاشتن (بیدار خوابی دادن)، پخچ پراندن، دل کسی را سیاه کردن، در روی کفترها زدن (به نشستن نه گذاشتن، باخت نداشتن، آب و دانه کفترها را کش کردن) آب و دانه کم دادن جهت به تاب شدن کبوتران، نظر شدن کبوترها، جر کردن (کابک را

جر کرد، به خود اختصاص داد)، دُم تکان دادن، پرزده پرواز کردن، خریدن اندام، گلو پندادن، گدخوردن، تاب کردن یا شدن کاسه تور... .

نامواژه های گدیپرانبازی:

گدی (پش، هن)، گدیپران، گدیپرانبازی، هفت پارچه، سه پارچه، پنج پارچه، نیم تخته یی، عینکی (مشتق از عین عربی)، واسکتی (مشتق از واسکت انگلیسی)، بیرقی (تم)، ماهیگک، چرخه، چرخه شیشمی (از چوب شیشم - هن)، کوک (ان)، دوله یی، چتکه یی، پنجصد وار، هشت لمبر (نمبر - ان) - انواع تارهای گدیپرانی، چرخه گیر، قلاچ (تم)، سه قلاچ تار، تار بند گدیپران، دعوایی و خوگر، آزادی

و آیدیمهای مربوط از قبیل:

شیشه زدن، جوره کردن، لوت (لوت: پش - هن) خوردن، کوک (ان) ماندن، غته (غوطه) زدن، سرغته زدن، تار بند کردن، از زیر گرفتن، از سر گرفتن، غرغره کردن، غرغره ماندن، از گلون گرفتن (تخنیکههای گدیپرانبازی)، گوشک گرفتن، گپ را پخته کردن، تار دادن، تار بردن، ازکش افتادن، تار بردن و ازکش ماندن، لق شدن، آزاد شدن، آزادی گرفتن

...

واژه های روزمره (Everyday words):

کچله، گشنه، گشنگی، تنبان، پسان، ارسی، بجلک، تندور، پخسه، تشک چیتی، گیس انگریزی، قد پخش، زرک (پش)، کلاه قره قلی کبودچه (قره قلی: تم)، لحاف بیمار، چجه بام، جال زنبور، سیب جورس، چملک، گوله خور، قدقدکنان، چج، زردآلوی قیسی، چونگس سگ، آدم پوده و کاواک، پته زینه، کوزه آب، چکه، ماست، قروت (تم)، تغاره قروتی (تم)، هوشپرک، کیش تترونی (ان)، رجب پچق، اکبر کته، ترنک و ترونک، منگ، منگ آبدان، (زخم) سرکرده، گل میخ، صافی ململی (عر)، تول بکس (ان)، جیل خسته، قاغو، ساجق کوهی، چوری، شرنگ شرنگ چوریها، قول (بغل - تم)، ایور، زن ایور، گور در گور، گو در گو، لچ (عر)، لجباز، سیاه قولته، گلخندی، وی (عروسی)، بینی

قلمی، پری کوه قاف، کخ، پوز و چنه، کله و کاپوز، کله و پاچه، چوچ و پوچ، ارچق،
 غرازه، کپ و گپ، اولچک (هن)، نیمچه، کند و کپر (پش)، پوچاق، نق زدن، شگور (پش)،
 رفیده، نان کنک، نان قاق، جغزی (میده) - خت، پُک (پش)، دارچینی (هن)، بیع پار -
 ستنگ (عیار)، تبراق (تم)، بامبتی، اوشتک، خانه مانده (پیر دختر)، شفتی، چرخک،
 امپلق (تم)، صدای غور، تخ تخ (پش) سرفه، چهارکنجه، صلاهی سمرقندی، تُنگه (پش)،
 کماچ (نان کماچ)، پسخانه، چُندک، دزدادز (دی)، تک و پتره (پش)، سینه
 کش (سربلندی)، ساچ، شرقس، از بیخ بته، گولی، زهره ترق، آوکش، آوکشی (ظرف
 برای آبکش)، لوتاندن، پلوی سلطانی، کفشکن (جای کفش کشی، دهلیز)،
 خارشتی (شهوتی)، چوتی مو، نیم خشتی، جنگله (هن)، پیره (پش)، پیره رفتن (موتر)،
 توبکس موتر (ان)، درز دروازه، پیراهن کمر چین، جت و جولا (هن)، خاکپالک، سخت
 و سگت (هن)، کلوخ خاک انداز (بیت الخلا)، خشت مالی، لم لم کنان، قروتی (غذایی از
 قروت و روغن)، تپی (پش) سرگین، مادرزادی ها (خصیه ها)، سوزپری، دست واشور (با
 دستهای نا آرام)، دمدمی مزاج، پکول (هن)، اکو (هزاره گی)، خربزه های اسقلانی و
 لشکرگاهی، مرتبان لیمو (عر)، چپلک (هن)، کتابچه برداشت (قرض دکاندار)، چکی مو،
 موی دُم اسپیی (شکل‌های مو)، سیاه سر (زن)، بقه ویخمالک، چند تکه (چند تکه ملک)،
 آب و پرده، کنجنی، خونپر، جنگره (هن)، گورمشتی (مشت کوبنده، بوکس)، لدر (پش -
 هن)، سادو، شادیباز، تک و دو (تکاپو)، موملایی (هن)، دامن جاکت، شق (عر)،
 گویمرغی (نوعی رنگ)، چرتی (نگران)، نان گدوله (پش)، صندلی، لحاف صندلی،
 سنگ صندلی، منقل آتش گلخن، چرک، چتل (پش - هن)، تغاره کالاشویی، کلچه صابون
 قندوزی، ایلا کردن (رها کردن)، لیلامی (هن)، سرای لیلامی، سه ماه تخت (پوره)،
 تنخواه (معاش)، (زن) چادری پوش، بقچه (تم)، کیسه، گل سرشوی، چوکی باغی،
 چگس (?)، خامکدوزی، پس دوزی، ایزار بند، پوپک، سلپیر (ان) پس قات، نسوار پل
 متک، شخ و محکم، آدم زور آور، سنتی (ختنه سوری)، پرده تاتی

(تراپ: پش - هن)، پیاده دفتر، گات لیلامی (هن)، کیش خامک دوزی شده، پتلون
 پوش (شهری)، بنگاو (بنگ آب)، مفت و کلزی، مرد آزماهی، خاکه زغال، تاوان، دم
 کرده (دارو)، بیروبار (بهیروبار: پش)، بیستی (نوت بیست افغانیگی)، تبنگ فروشان،
 کوت جلغوزه، راشپیلک حلبی، نعلبکی حلبی، حلواهی سوانک، هلیم (حلیم: عر)،
 شورنخود فروش، کچالو فروش لب سرک (پش: سرک - هن)، سوته (پش: سوتیه،

سویتی-هن)، لبلبو فروش دهنِ حمام، مرچدانی و نمکدانی، یک قبضه ریش، تیکه (پش-هن) دار چوپه، چوپه (پش)، توپ چاشت، چادر پینه دار، دراپ دراپ (صدای پا)، بولانی تندوری، هوسانه، چایجوش، خرد، پاو (پوند: ان)، چارک، سیر (اوزان عنعی)، جیز (جهیز عروس)، تناب (طناب: عر)، خاکدان، جوشانده (دارو)، خاکشیر، اسفرزه، اودرزاده (عموزاده)، لاختهای گاو، شیر روغن، پیاوه تخم، جُک و جوره (جگ جو: پش)، چقر (عمق، عمیق)، چقری

(حفره کوچک)، چقر و چقر (به معنی گل آلود از چکر پشتوا)، دهکی (روستایی)، صدای قاق قاق (صدای زاغ)، قرچ قرچ (صدای پرنده)، خشتک کشال، تق تق دروازه، چونگس، چاه صاف، دبل (ان)، پیاله ها و آبکشی های چای، قندانی، کلچه، خرچخانه، ناجوانی، لوده- لنگی، لنگوته (پش-هن)، دستار، چیچک، داغ سالدانه، مامور صادره و وارده، قره قلی سور (تم)، شتری، توته توته (پش)، اُتو،

آفتورخ، سراچه (تم)، سیخک، قینک موی، چادرگاچ (هن)، صدای غور، کریم پودر (ان)، داغ چاقو (تم)، خینه (عر: حنا)، خینه پیچها، هک و یک ماندن (پش)،

غوزدن سگ، صدای هق هق گریه، گپدان، گپ شنو، خپ و چپ، خپک زیر بوریا (به ظاهر خاموش، در باطن پر از ماجراً)، خپ خود را گرفتن (خاموشی اختیار کردن)، خپی کرده (خاموشانه)، آو روغن (برای دم کردن برنج پس از جوش دادن و صاف کردن)، چای (جینی)، چاینک، پطنوس (روسی)، آرام چوکی (ان: آرم چیر)، پالیدن (جستن)، لمیدن (خمیدن)، تُکری (پش: بتو کری)، شور خوردن (جنبیدن)، مچم (من چی میدانم)، ترق تروق چوکی فتری، نوبت ملا، کلنگک کردن-زدن (تهدید کردن)، غروفش، لوکس و فیشنی (ان)، چلی (پش: چری)، تخم ستاره یی (تخم پخته بدون آمیختن زردی و سپیدی)، سراچه (تم)، پیراهن تنبان (لباس عنعی)، کُت مُت (پش: کت مت، عیناً)، بالشت یا بالین (تم)، انواری یا الماری (پرتگالی)، میز (ایتالی)، بوجی (هن)، دستکول (?)، کوت (پش: کوت، کوته)، کوت شده (انباشته شده)، لاله یا لالو (پش: لا لا، برادر کلان)، شرشر برگ درختان و قد قد مرغان و بقبقوی کبوتران ...

اصطلاحات و محاوره ها (Expressions & Idioms)

اصطلاحات و محاوره ها که یکجا باهم زیر نامواژه فقره شناسی (Phraseology) بخشی از زبانشناسی را میسازند، ولی از آنجاییکه به تنهایی اجزای کلام را ساخته نتوانسته و به مثابه فقره ها و یا عبارتها در داخل جمله به کار برده میشوند، معمولاً در چهار چوب نحو (syntax) مطالعه میگردند. این گونه فقره ها برخلاف فقره های عادی مفهوم و معنای غیرمستقیم یعنی مجازی، کنایی، بدیعی، تصویری یا سیمبولیک را ارایه میدارند. به سخن دگر بار معنایی آنها بامعنی وضعی هیچ کدامی از اجزا (واژه های) متشکله آنها هماهنگی ندارد. اگر چه از نگاه شکلی یا لفظی اصطلاح و محاوره یکسان بوده و عناصر سازنده هر کدام آن از دو واژه کمتر نمیباشند، ولی از نگاه تصویری یا بدیعی از هم تفاوت دارد. معنی واحد یک محاوره در عناصر سازنده آن به کلی سراغ نمیشود، مانند: از گوش کسی بوی حلوا آمدن، سر کسی بوی قورمه دادن، کوه را چپه کردن، گوشت کسی شیرین بودن، پشت بخت خود رفتن (عروسی کردن)، در حالی که معنی واحد یک اصطلاح از اجزای آن کم و بیش درک میگردد، مانند: سرکردن زخم، غم غلط کردن، فس فس داشتن (نجوا کردن). حالا نمونه های هر دو گونه فقره برچیده از رمان کفتر بازان تقدیم میشوند:

سر گپ خاک پرتافتن، تور (پش) دادن (رم دادن)، غیرت خه (پش) بدست خود ماست، کسی را خراب ندیدن (خراب تان را نبینم)، از نظر بد کسی را خدا نگاه کردن، کسی را خدا از روی کسی گرفتن، درچاه نیفتی، کج نگاه کردن، باد بخوریت، جیل خسته، شلق شلق جویدن، دل مردها را چپه میکند، نخ کردن صورت، یک دهن جویدن، زن ترش کرده، سیاه قولته، آب در گلوی کسی معلوم شدن، شوی کردن (شوهر گرفتن)، (دختری) کخ داشتن، پوز و چنه، کله و کاپوز، کپ و گپ، پک خود را گم کردن، چپ از تو باشد (دور از شما)، کلیدیخدان، دریک دو سرتپه بالاشد، دست سبک، دل و گرده، یک شپ خوردن، ترقس کلکهارا کشیدن، مثل گل جورشدن، بازدم کسی را لغت کردن، خود راسرخ و زرد کردن، بو کشیدن، از چته برآمدن، تری تری کسی را نگریستن،

در گور نابلدی، درگور تاریکی، سرمه را از چشم کسی زدن، از گشنگی قاق شدن، چشم بد دور، جایی غیب شدن، بوی عشق و عاشقی، کته کته جارو کردن، تایر موتر

دور نخوردن (نبودن عاید)، درمکتب سیاه کردن (در مکتب شامل کردن)، روده و ریچک، سادو و شادی باز،

نام و نمک کسی را خوردن، تلک گردن شدن، بیا و پوره کن، کلوخ چشمدار، سگ و سگور، قصوری خواندن، حق و حلال، چشمهای کسی راکشیدن، کسی را

دوپاره کردن، خیمه های سفید (محل زنان روسپی)، کس (و) کوی، نباشم آب تان میبرد، یک و دو گفتن، دم (گرفتن)، عاصی و کوفتی، یک گپ بود گفتنت، پوست کسی را کشیدن، روی گرفتن (روی پت کردن زن از مرد)، از دل گرم گپ زدن، درچشم مردم خاک زدن، پرزه گفتن یا رفتن (شوخی یا مزاح کردن)،

غرابه کردن (بر کسی غرزدن)، تنگ و تُنگ (پیش: سرو صدا)، سایه کسی را به سنگ زدن (نفرت داشتن)، در قصه کسی نبودن (غم کسی را نخوردن)، چیزی را صدقه سر کسی کردن، قد نیست نام خدا شمشاد است، خاکساری کردن، مثل تو پنج تا در جیب بالایش است (با او همسری کرده نمیتوانی)، بینی خود را پاک نتوانستن (ناتوان، بیچار)، نان و آب کسی را بر گردن گرفتن، شاخ کبر، جای پای ماندن نبودن، وا به جان کسی بودن، سستی کردی باختی - رندی کردی بردی، ریخت و پاش، شیر خر خوردن، تلک کردن، پای کسی را پچق کردن (فشردن)، پیاز شکستن سفره (یک دانه پیاز نمییابند که سر سفره بمانند و بشکنانند)، از کسی خار خوردن (هراسیدن، بیم داشتن)، کور شده ها، ناشادها، روی دو کنده پای نشستن، هرچی خدا وس، پشت کسی به کوه بودن، پشت لب سیاه کردن، یخن کسی را گرفتن، بزن بکن، یک تیر و دو فاخته، سرگردان و دیدو، خودرا به آب و آتش زدن، زنگ کسی کر بودن، از ریگ روغن کشیدن، مردن و از گپ نگشتن، لوله و لوپان (پیش: لولپه، لولپاند یعنی بکلی سوخته؛ محزون، برباد)، تخت پیشانی، گاه بیدانه باد کردن، سایه کسی را به سنگ زدن ...

متلها (ضرب المثلهها) (Proverbs)

متل، مفرس و مفعن متل، معادل جمع آن (متلها). امثال و حکم عربی که بخشی از فلکلور، فرهنگ مردم، به سخن دگر آگاهی خرد جمعی یا مردمی (people wisdom) یک گروه تباری-زبانی (اتنولنگویستیکی) را تشکیل میدهد. از نگاه

زبانشناختی عبارت از جملات فشرده و عمدتاً با بار معنایی گسترده بوده و بنابر آن از اجزای متشکله کلام، به سخن دگر زبان به شمار می‌آیند و فرق دستوری اصطلاح و محاوره با متل هم در این نکته نهفته است که آندواز زمرهٔ ارکان جمله شمرده میشوند، در حالیکه متل همیشه به شکل جمله یا جمله‌ها میباشد. البته هر سه آنها بیشترین از عناصر ارکانیک زبان به شمار رفته، پیشینهٔ شان به گذشته‌های بسیار دور برمیگردد. به گونهٔ نمونه قدامت متل ((نام رستم به از رستم)) به زمانهٔ رستم زابلی میرسد. در برابر آن متل ((بی چای جنگ نمیشود)) راکه ریشه در حدود هفتاد ساله دارد به واپسین شاه بخارا نسبت میدهند. برخی از اصطلاحات و محاوره‌ها شکل فشردهٔ متلها، و متلها به نوبهٔ خویش فشرده و یا پیامد قصه‌ها و واقعه‌های گذشته بوده و به اصطلاح شأن نزولی دارند. متلها موضوعیست مشترک میان فرهنگ و ادبیات از یک سو و زبانشناسی از سوی دگر. به گونه‌ای که دیده میشود، کاربرد متلها در روستاییان و مردم بیسواد بیشتر است، تا شهریان و تعلیمیافته‌ها.

از همین رو متلهای که رماننویس مردمگرای ما در آفرینشهایش، از جمله در رمان کفتر بازان وسیعاً به کار برده است، نسبت سایر عناصر یاد شده، ویژه گیهای گویش عامیانهٔ پارسی کابل را (باوجود تلفظ ادبی) هرچه بیشتر و دقیقتر متبلور میسازند. در این اثنا البته به شمار اندکی از آنها نیز برمیخوریم که با دگر زبانهای افغانی بویژه پشتو تداخل را نشان میدهند، مانند: سر پشقل سوار است، کشمیر را میبیند (پر پچه و خوت، کشمیر یی ولید)، دُم موش در کندوی آردش سفید نمیشود (په کورک یی د موبدک لکی نه سپیره کپڑی) و یا هم از زبان ادبی نشأت میکند، از قبیل: اجل گرفته بمیرد، نه بیمار سخت؛ زخم شمشیر میرود، زخم زبان نه، استاد به جای پدر (است)....

متلهای بر گرفته شده از رمان یادشده، به گونهٔ زیر آرایه میگردند:

اگر من نمیبودم- اورا آب میبرد، شور بخور و نه گنده میشوی، پیش طبیب چی میروی- پشت سرگذشت برو، آب از روی کاسه خورده میشود، زن مفت را کی رها میکند)، اول خانه پر از ارزن کن- بعد فکر زن کن، غریبی از جانب خدا است، نان شوی دندان دارد، سبزه را باران- بنده را دیانت، آب رانادیده- موزه را از پا

کشیدن، من مرده- تو زنده، کی زنده و کی مرده، دنیا به امید خورده میشود، هر کی را قسمتش، هیچ چوچه مرغی تا آخر زیر تُکری نمیماند، مادر را زاییدن یاد نمیدهند، مالت را زیر چشمت نگهدار، سر بیدرد را کسی دستمال نمیبندد، از آن کس بترس که نترسد از خدا، آهسته برو- پیوسته برو، سوزن در جان خود- جوال دوز در جان دیگران، سنگ میزند و دستها را پشت سر میگیرد، تقدیر تدبیر نمیشود، گوسفند از پای خود بز از پای خود، آدم بیکار یا غر شود یا بیمار، همه را مار خورد- مارا بقه کور، شوله ات را بخور- پرده ات را بکن (شولیته بخو- پردیته بکو)، تا نگویی خواهرک - کجا شود کارک، خرس را (که) یاد کردی- سوته بگیر، نان بخور خود پسند- لباس بپوش خلق پسند، خر را داده به کرا (یه)- خودش نشسته در نصف راه، این خسته به پای کی باید شکست، ما که سر دریا برسیم- دریا خشک شود، گنجشک ناگرفته- روپیه را ده تا، گور بخیل تنگ است، گوز مزن- عود مسوز، زن ناقص العقل است، فیل کمایی کن- فیل بخور، سرش پیش تو و پایش پیش دیگران، خدا که درد داد- دوایش هم میدهد، خدا زده را آسیا بان میزند، جنده باش- گنده نی، خانه دار را یک خانه- بی خانه را صد خانه، زن چراغ خانه است، کاسه زیر نیم کاسه، دل تنگ نباشد- جای تنگ نیست، از باران گریخت- زیر ناوه نشست، شد آبی- نشد للمی، خربزه از خربزه رنگ میگیرد، آب تا گلون- بچه زیر پای، صد کل را کلاه است و صد کور راعصا، از بد بد ترش توبه، گل چاه و سر چاه....

این بود نیم نگایه به برخی از ویژه گیهای گویشی در رمان « کفتربازان » نوشته نویسنده چیره دست کشور، داکتر ببرک ارغند، که بازتاب یافت .